

۷ کارنیل، بزرگترین شبکه موفقیت ایرانیان می باشد، که افرادی زیادی توانسته اند با آن به موفقیت برسند، فاطمه رتبه ۱۱ کنکور کارشناسی، محمد حسین رتبه ۶۸ کنکور کارشناسی، سپیده رتبه ۳ کنکور ارشد، مریم و همسرش راه اندازی تولیدی مانتو، امیر راه اندازی فروشگاه اینترنتی، کیوان پیوستن به تیم تراکتور سازی تبریز، میلاد پیوستن به تیم صبا، مهسا تحصیل در ایتالیا، و.... این موارد گوشه از افرادی بودند که با کارنیل به موفقیت رسیده اند، شما هم می توانید موفقیت خود را با کارنیل شروع کنید.

برای پیوستن به تیم کارنیلی های موفق روی لینک زیر کلیک کنید.

www.karnil.com

همچنین برای ورود به کانال تلگرام کارنیل روی لینک زیر کلیک کنید.

<https://telegram.me/karnil>



: بخش نخست
پیکره های بسیار با روانی یگانه

اهل اندیشه در طی تاریخ بشکل های گسسته می آیند و می روند اما با نگاهی دقیق تر می توان خط و مسیری مشترک در میان آنها یافت . آنها قدرتی است که می توانند اندیشه همانند پادشاهان باستانی قدرت را از پدر کسب نمی کنند بلکه در درون اهل خویش بشر را نای دوباره بخشند به آهستگی قد بکشند و رشد کنند و با میوه نگاهی عقاب گونه دارند نگاهشان فرسنگها دورتر از یک نسل را می درونشان دارای فرآیندی شگرف است آنها فردوسی " " تکامل دودمان خویش برنامه ریزی می کند بطور مثال وقتی نیای ایرانیان ببیند و برای درون خود پی به رازی بزرگ برده است او با شاهنامه وظیفه تاریخی خویش را به انجام می رساند مسلما در خویش را نگاشته است شاهنامه دارای روان و توانی جادویی است ، چرا مرامنامه یک ملت و هویت جامعه پس از مرده ای را که خراج چون برای ما شناخت تمام شاکله آن غیر قابل درک است این کتاب روان انسانهای جادویی ؟ از مرگ او ملک شاه سلجوقی دستور می دهد تاریخ به خلیفه بغداد می پرداختند را زنده می کند 30 سال پس تاریخ بهی که پیشتر در شاهنامه نیز آمده بنگارند روز اول نوروز جمشیدی را خورشیدی (شمسی) را بر اساس ... ابتدای هر سال قرار می دهد

می گذرد و زمانی که همه فکر می کنند ایران مرده است مردی از همه اینها بازتاب حضور شاهنامه است سالها های کاخی فرو ریخته بیرون می آید درون خرابه کیست که نداند مردان بزرگ از درون کاخهای فرو ریخته به قصد کین : بله نادر شاه افشار او خود می گوید

را فراخوانده است و بیرون می آیند کین از خراب کننده و ندای از درونم می گفت برخیز ایران تو خواهی
برخاستم

اسب می نهی بر بال تاریخ سوار شده ای شمشیر و عمل تو ماندگار می شود و باز می گوید : " وقتی پا در رکاب
ما می خواهند ، پس با عمل خود هزاران فرزند به دنیا نیامده این سرزمین آزادی اشان را از بازوان و اندیشه چون
بی تفاوت نبوده اند ، و آنان خواهند آموخت آزادی اشان را به هیچ می آموزانیم که پدرانشان نسبت به آینده آنان
" بهایی نفروشد قیمت و

و در نهایت ما را به سر منزل آغازین هدایت می کند با این سخن که : " شاهنامه فردوسی خردمند ، راهنمای من
" در طول زندگی بوده است

انجام رسانید ، پادشاهی می یکی از بازتابهای کتاب مردی که در تنگ دستی و مصیبت کاری بزرگ را به بله
نجات می بخشد او کشور تکه تکه شده را باز می ستاند و شود که ایران را پس از بیست سال حکومت بیگانه
زده را زنده می کند . او می گوید : " باید راهی جست در تاریکی شبهای عصیان دوباره روح ایرانیان
چنگال اجنبیان ، چه بلای دهشتناکی است سرزمین همیشه به دنبال نوری بودم ، نوری برای رهایی سرزمینم از
اختیار اجنبی قرار گرفته و دستانت بسته است نمی توانی کاری کنی اما که ببینی همه جان و مال و ناموست در
وجودت فریاد می زند تو وجودت برای رهایی در تکاپوست تو می توانی این تنها نیروی است که از اعماق همه
که پا بر رکاب اسب نهادم به امید سرفرازی ملتی بزرگ . " و می توانی جراحت ها را التیام بخشی و اینگونه بود
نادرها بسیار آمده اند و باز ایگونه ترسیم می کند : " کمر بند سلطنت ، نشان نوکری برای سرزمینم است آرمانش را
" بزرگی و سروری باشد این آرزوی همه عمرم بوده است خواهند آمد اما ایران و ایرانی باید همیشه در

سال پیش از او می زیسته فردوسی به فرمانروایان می 700 این کرامت و منش زابیده سخنان حکیمی است که
" که گوش به فرمان مردم دارند در زندگی جز رامش و آوای نوش خواهند شنید گوید : " فرمانروایی

فردوسی هیچگاه از حقوق مردم بخاطر خوش آمد پادشاهان نگذشت

هزار سال است که در قله ادبیات بشری (به اعتراف بزرگان جهان) بیشتر در جایی گفته بودم که سخن فردوسی
... این جایگاه همیشه تاریخ از آن او خواهد ماند قرار دارد و

مرام کیانیان در می یابیم که پادشاهان و پهلوانان حداقل تا میانه با دقت در اندیشه نهفته در شاهنامه بخصوص
بتوان اولین فرمانروای و قبل از سلطنت گشتاسب (که نغدهای بسیاری بر او وارد است و شاید او را شاهنامه
شاهنامه شما رنگی از بزرگی و استواری پیشین ایرانیان بدون فر ایران دانست که پس از او دیگر هیچ گاه در
نقد قرار دادم) همواره زمانی سلطنت او که می تواند بسیار آگاه کننده هم باشد را مورد ارزیابی و نمی ببیند . شاید
همانند نیاکانشان است گوی روحی قدرتمند همواره از جسمی به با یک تن روبرویم رفتار فرزندان نکته به نکته
جسم دیگر می پرد

پادشاهان هخامنشی ، اشکانی و ساسانی همانند هم هستند فرمانروایی همچون نادرشاه نیز از گردونه آنها خارج
... نیست

" بقول فردیش نیچه : " سرنوشت من این است که پس از مرگ دوباره به دنیا بیایم

او می گوید : " آن که از آینده سخن می گوید و آن را می سازد بارها و ارد (اورود) بزرگ نیز چنین عقیده ای دارد
" می زید و تا یاد و سخنش در میان ماست او زاده می شود و باز هم بارها

آه این زندگی است که زندگی را می طلبد ، به توان و امید ، به " در همین ارتباط جبران خلیل جبران می گوید
در اینجا هیچ گوری نباشد ، شور ، اما به قالب اندامهایی در آمده است که دلواپس مرگند و نگران گور اشتیاق و
" هیچ گوری

ارد بزرگ این نگاه را فرا تر می برد او می گوید : " روان مردگان و زندگان در یک گردونه در حال چرخش اند ."

آن حرکت مداوم روح آدمیان است. آنها معتقدند انرژی های یک نکته مهم در تمام این رهنمودها جاریست و قدرتی است از بنیادی بزرگتر اطراف ما در واقع
"فردریش نیچه می گوید : "جهان هیولای انرژیست که آغاز و پایان ندارد و تنها خود را دگرگون می سازد
می دهی ، روح خود را خلیل جبران شاعرانه تر همین موضوع را بیان می کند : "در هر کاری که انجام جبران
پاکی که از این خاکدان رو به اقلیم بالا رخت بر بسته اند ، در آن سهمیم گردان و اطمینان داشته باش که تمام ارواح
البته او دخالت ارواح را به " فرود آمده و اطراف تو حلقه زده اند و به دقت در اعمال تو می نگرند از عالم بالا
پیامبر خود می گوید "کوتاه زمانی دیگر و لختی فراغت به گذرگاه باد وضوح بیان ننموده اما وقتی در انتهای کتاب
تکرار می شوند بدون آنکه بدانند و آنگاه زنی ، دیگر بار ، مرا آبتن شود . " جبران در واقع می گوید آدمیان ، و
نیز هست این نکته مورد تایید نیچه و ارد بزرگ

دیدگاه دارد : " اگر بپذیریم همه ما آنگونه که می بینیم و در می یابیم ، می آرد بزرگ نمایه بسیار زیبایی از این
را نیز دایره ترسیم کرده است گویم و روشنگری می کنیم باید بن زندگی را دایره ای بزرگ بدانیم که همه چیز
اختران و سیارها ، چرخش آب بر روی زمین ، زایش و مرگ برسان : چرخش روزها ، شکل کلی و نوع حرکت
... خون در بدن ، جنبش اتم و ، نیکی و بدی ، گردش

جملات فردریش نیچه را نیز بخوانیم که : " زمان لا یتناهی است و هر شاید برای درک بهتر این سخنان بد نباشد
" ادامه خواهد داشت دارد، در یک گردش ادواری تکرار می شود و این عمل تا انتهای نا معلومی چه وجود

گشاید : " اگر به دیدار روح مرگ مشتاقید ، هم به جسم زندگی سخن جبران خلیل جبران آخرین در را هم می
" رودخانه و دریا دروازه های دل بدو برگشایید . که زندگانی و مرگ ، یگانه اند ، همچنانکه روی نمایید و

و آن گردش ادواری روان بشری است آنها انسان را رو به تکامل آری ، هر سه این بزرگان به یک اصل معتقدند
عقلانی آدمی را مشخص می بینند این دایره هر روز مداری بزرگتر را در بر می گیرد و حجم در درون مداری
فربه تر می نماید

دیدگاه های نزدیک نیچه ، ارد و جبران تعجب آور باشد آنها سه یار شاید با خواندن جملات بالا برای شما هم
همفکر دیگرشان نبوده اند هر یک کمال و رشد خویش را در زمانی سپری کرده اند که خبری از دو دبستانی
. ! بین لبنان و آمریکا است . یکی در آلمان ، یکی در ایران و دیگری آوره ای

سخنان آنها را بالا و پایین کرده بودم یک " نا " بر می خواست چنین بیشتر ساعتها به این موضوع فکر کرده بودم
سه بزرگ است در یک گردونه زرتشت (نیچه)، پیامبر (جبران) و برآیند (ارد) که حامل بیشترین افکار این گفت
. قابل پژوهش است

بخش دوم زیبای های زندگی

نگاه آنها به زندگی و روان آدمی ملموس و قابل فهم است همانند این جمله ارد بزرگ که : " آهنگ دلپذیر ، ریتم و

" آوای زندگی است
 " و فردریش نیچه نگاه خود را کمی رسمی تر بیان می کند : " زندگی بدون موسیقی اشتباه است
 آن هنگام که تاب زیستن در " جبران خلیل جبران با سخنی آهنگین ما را به ژرفای یک پندار شیرین می کشاند و
 جاری شود . و صدا ، موسیقی دلنوازی ست که بدان ، اوقات گذرانید خلوت دل از کف دهید ، زندگانی در لبهایتان
 " . دارید و دل ، خوش

می نامد این موسیقی می تواند بشر را از خلوت آن را موسیقی زندگانی او برای صدا ارزشی ویژه قائل است و
 سنگین هم می نماید نجات بخشد تنهایی خویش که گاهی بسیار
 دارد : " نوا زنده است یا مرده؟ رنگ ها بخشی از پیکره زنده اند یا صدا در سخن ارد بزرگ نیز جایگاهی ویژه
 !!! آذین بند ، پرده و پیرهن... آنها چگونه؟ ! مرده ؟
 تواند شما را بنگرد خواهد دید همه آنها دارای روان و نیرو هستند . یک نوای زیبا می اگر کسی در این پرسش ها
 به خشم آورد و پدیده های بی جانی ، همچون از خود بی خود کند ، رنگی ویژه می تواند شما را آرامش و یا
 " ... هزار زبان با شما گفتگو می کنند ، همه آنها در حال ستایش دمامد زندگی اند نامه ، پرده و پیرهن ... به

... " چه کلمات بسیار زیبایی " ستایش دمامد زندگی اند

زمین و هستی، درد و رنج و بلا نیست " . و در نیچه هم برای زندگی ارزش قائل است او می گوید : " زندگی،
 " است که ندانیم زندگی خیلی ساده تر از اینهاست که ما فکر می کنیم جای دیگر می گوید : "جرم این

باید رنج ها پوست شما را بشکافند پیش از آنکه معنای " : جبران خلیل جبران هم از زیبایی زندگی سخن می گوید
 حال به درستی چرا که اگر می توانستید شگفتی های روزانه زندگی خود را سراسیمه و در عین حیات را دریابید ،
 " . کمتر از عجایب شادیهایتان است و با تامل بشناسید ، چنین نمی پنداشتید که شگفتی های رنجه

به من طلا می دهد ، و من به تو نقره می دهم ، و با این و باز می گوید : "چقدر فرومایه ام من ، هنگامی که زندگی
 به این تفسیر زیبا سخاوتمند می انگارم . " آری زندگی محل درد و رنج و بلا نیست زندگی زیباست وجود خود را
 خود له می کنی در قلب خویش به آن بگو :دانه ها و از جبران توجه کنید : " هنگامی که سببی را با دندانهای
 فردا در قلب من زندگی ادامه خواهند داد . شکوفه هایی که باید از دانه هایی تو سر زند ، ذرات تو در کالبد من به
 عالم بالا صعود خواهد کرد ، و من و تو در تمام شکوفا می شود . عطر دل انگیز تو ، توام با نفسهای گرم من به
 " بود فصلها شاد و خرم خواهیم

پندارند دفاع می کند و می گوید : " پذیرفتن این ارد بزرگ در مقابل صوفی منشانی که زندگی را عرصه هیچ می
 زندگی پیکر بزرگترین زندان روان بشر است . باید گفت پیکر بهترین دوست و همدم :سخن برای دشوار است که
 های روان می دود . این که انگاشته شود این جهانی روان است و همیشه بدون کوچکترین ایستادگی بدنال خواسته
 زودتر به دیدار دلدار شتافت ، اشتباه است چون هم او چنین سرنوشتی را برای با رفتن روان از جسم ، می توان
 " . ما آفریده است کسی که دلدار می خواهد باید به خواست او تن دهد

روشنایی " . و اندرز می دهد که نا امیدان امید می بخشد : " تاریکی در زندگی ماندگار و ابدی نیست ، برسان و به
 " . باش ، آهوی دشت زندگی ، خیلی زود با نیرنگ می میرد پیرایه را از تن باید شست بدین گونه : " ساده

روحانی است هوای تازه را به همراه دارد هوای که نگاه او به زندگی همچون نگاه یک کودک به اطرافش پاک و
 آنگاه که . جبران نیز دیده می شود : " زندگی روزانه شما پرستشگاه شما و دین شماست در این جمله جبران خلیل
 " . به درون آن پای می نهید، همه هستی خویش را همراه داشته باشید

ارزش زندگی است هر سه آنها " خود ساخته " و جبران ، ارد و نیچه به یک اصل مهم معتقدند و آن زیبایی و
 دادن زندگی هیچگاه نتوانست آنها را بدامان تفکراتی بیفکند که سعی در تیره و تار جلوه سختی دیده اند اما این مهم
 ... برزخگاه انسان این جهانی آدمی را دارند آنها پدیده زندگی را هدیه می دانند نه
 گاهی تنهایی یک سلول هم می تواند زیبایی های خاص خود را آری این دیدگاه با سرشت پاک همه ما سازگار است
 ببینیم نگاه ما به مهر آسمانی و کیهانی است مهم آن است که ما خود را کجا می ! داشته باشد . مهم

... هر جا که باشد باز هم شیرین و دارای ارزش است
 اطراف ماست ، این بازی در معتقدند تاریکی و زشتی در این دنیا نیست آنچه هست بازی مهره های کیهان در آنها
 ساختار همگیر انجام می پذیرد و آنهایی که زندگی را به کل عین حالی که همانند نیز نیست اما در کل طبق یک
 میان دیده و دنیا گمراهی اند به گفته جبران : " چه حقیر است و کوچک ، زندگی آنکه دستانش را رد می کنند در
 نادانی ، آینه ای نیست که روح خود را در آن به قرار داده و هیچ نمی بیند جز خطوط باریک دستانش. در خانه
 " . تماشا بنشینند

بخش سوم ابرانسان ، مرد کهن ، پیشوا

نگاه این سه در یک امر بنیادین دیگر نیز همانند است و آن
 " به گفته نیچه " ابرانسان
 " و به رای ارد " مرد کهن
 و به داستان جبران " پیشوا " است

، دانه های نبات و گیاهان ناشناخته و جبران خلیل جبران با آن ندای شاعرانه و دلنشین خود می گوید : پیشوایان
 او " . باروری و کمال قلبشان به باد هدیه می شود تا بر روی زمین پراکنده شوند شگفت انگیزی هستند که به هنگام
 . پیشوا را هدیه ای آسمانی می داند

هان ؛ من ام یک بشارتگر " : فردریش نیچه نیز با زبان حماسی خود ابر انسان را این گونه توصیف می کند
 " . را نام ابر انسان است آذرخش و چکه ای گران از ابر ! و اما این آذرخش
 . نیچه عنوان هدیه آسمانی جبران را با واژه بشارتگر آذرخش کامل تر می کند

و نگاه ارد بزرگ نیز آکنده از خرد و اندیشه است : " در پندار و گفتار مرد کهن ، تار و پود بنیاد زندگی
 " . هویداست
 مرد کهن که همورد زشتی و پلیدی جهان را توده ای از رشته های در هم تنیده و گاه بی سرانجام می بیند اما ارد
 با نگاهی درست ماهیت مرد کهن را غیر قابل شکست می داند . است به رشته های نجات بخش آدمیان دست است
 " . دشمنی و پادورزی ، به مرد کهن انگیزه زندگی می بخشد " : و می گوید

در همه جا هر چه مورد انتقاد ابر " : و همین دیدگاه در گفتار فردریش نیچه نیز دیده می شود آنگاه که می گوید
 " . و منفی وجود دارد انسان است همواره نوعی خواست ویرانگر

" . ارد هم بدان اشاره دارد : " دودمان بی نیا و مرد کهن ، به هزار آیین اهریمنی اداره می شود

عرصه ابر انسان را اینچنین می بیند : " اما نگاه ویرانگر نمی تواند ابر انسان را از هدف باز نمی دارد . نیچه
 " . است عرصه عمل برای ابر انسان بی کرانه

. برآستی او ساحل و کرانه ای بر ابردریایی (اقیانوس) ابر انسان نمی بیند و این فر هیچ گاه ویرانگر نیست
 اما قدرت جاری سازی آرامش درسی دیگر از ارد بزرگ : " فر دانش امروز بسیار خوشبختی در پی داشته ، و
 " . می بخشند به روان ما را ندارد . امنیت را مرد کهن به ما

کند: " دودمانی که مرد کهن خویش را خوار می کند ، به و این نگاه جاودانه را با جمله ای هشدار گونه کامل می ماند که در پایان خوراک جانوران پلید خواهد شد تن بی جان آدمی

بازیچه ای باد پاک و ظریف، همچون و نیچه در جملاتی زیبا امید برتر زن را این گونه بر می شمارد که : زن در کار نیست. در عشق تان فروز ستاره فروزان باد! وامیدتان گوهری، رخشان از فضیلت های جهانی که هنوز !که ابر انسان را بزایم این باد: بادا

" . ارد بزرگ از شب مرد کهن می گوید : "شب زندگی برای مرد کهن ، همچون روز روشن است

از پیشوایان در غروب جدا می شود ، و جبران خلیل جبران هم از شب پیشوا سخن ها دارد : " زمانی که خورشید هرگز آنها را در آن مکان نخواهد دید ، زیرا آنها در حرکت و سیری که به هنگامی که از مشرق دوباره زبانه کشد " . رفته باشد ایشان ارزانی شده است همچنان بیدار و در حرکتند ، حتی اگر زمین به خواب

همگرایی در آرای این بزرگان برایتان شگفت آور نبود ؟
...بگذریم

. از سخن این بزرگان می توان چنین نتیجه گرفت که پیدایش مرد برتر بسیار نادر اما تاثیر گذار است . آدمیان نیازمند برانگیختگان هستند

. آنها امنیت و دشتهای حاصل خیز زندگی را در اختیار بشر گرفتار قرار می دهند .
تواند ابر انسان را تربیت سه تن زاده شدن خردبرتر را در آدمی امری همگیر و جمعی نمی دانند توده نمی این آذرخش باشد . مرد کهن با نگاهی به پهنای تاریخ و سخنی بشارت کند بلکه تنها می تواند امیدوار به پیدایش آن درمان می کند و راه را برای آیندگان هموار می سازد گونه دردها را

بنگردید تا به ژرفای وجود پیشوا پی برای شما نمونه روشنی از ابر انسان در اندیشه دارم به نوشته زیر روزنامه نگار مصری _ در برابر پرسشی که چرا کشور مصر پس از دو بفرید : حسنین هیکل _ پژوهشگر و گونه نشد پادسختن زیبا و تازیان زبان و فرهنگ خود را به دست فراموشی سپرد بی (ولی) ایران این سده چیرگی . فردوسی نداشتند بجایی می دهد که شوربختانه مصریان بزرگی چونان

بخش چهارم اندیشه و افکار

. آنچه به آدمی توان و نیرو جاودانی می بخشد و نام آدمی را بلند می سازد همانا اندیشه و دانش برتر اوست . از این رو در اندیشه این سرفرازان فرو رفتم و سخنانی را یافتم که همکنون پیش کش شما نیز می نمایم

نیچه خواست خویش را از اندیشه برتر اینگونه بیان می دارد : " آن اندیشه هایی را دوست دارم که با خون نوشته شده باشند

می نمایاند : " شاید بتوانید دست و و جبران خلیل جبران توانمندی خویش در دفاع از کیان اندیشه را بدین گونه در به زندانی تاریک بیافکنید ولی اندیشه مرا که آزاد است نمی توانید به بند پای مرا به غل و زنجیر کشید و یا مرا " . آورید

" و آرد بزرگ پاسخی در خور برای دشمنان اندیشه دارد : " چه دودمانی از بد اندیشان برجاست ؟ هیچ کهن به آسمان پر کشید به برای کشندگان اندیشه و هواخواهان آن نیز پیامی دارد : " چو گرمای تن مردان او . دهند گرمای خود ، تن هواخواهان اندیشه خویش را گرما

بهترین یاور اندیشمندان در نگاه آرد بزرگ تنهایی است : " هیچ دوستی بهتر از تنهایی ، برای اهل اندیشه " . نیست

و نیچه هم با او همراه است : " آموزش را در خانواده و دانش را در جامعه می آموزند و بینش را در تفکرات " . تنهایی

عشق خود توانید داد ، اما اندیشه تان جبران خلیل جبران از توان یاد گیری و آموزش خرد می گوید : " به فرزند . به سر است ، اندیشه ای از آن خویشتن را هرگز ، که وی را اندیشه ای دیگر جز نا آگاهی را اینگونه می داند : هیچ کس نمی تواند چیزی را به شما بیاموزد او با فرا نگری خردمندانه درد . آنچه که در افق دید و خرد شما وجود داشته و شما از آن ناآگاه بوده اید

" نیچه بیماری اندیشه را هشدار می دهد : " ذهن و اندیشه مسئول به خطا افتادن آدمیان است

رهسپردن (سفر) ، نای روان است برای اندیشه " : و آرد بزرگ مانند همیشه تلاش می کند راه درمان را بنمایاند . تجربه را یاد درد این بیماری می داند و آرمان بزرگ فردا . " او سفر و

اگر در اندیشه دوست نکته ای منفی " : و جبران خلیل جبران برای جلوگیری از انتشار اندیشه ناتوان می گوید " . یافتی ، بی هراس و با روشنی گوشزد کن

داند : " اندیشه برتر در روزهای توفانی و آرد ویژگی برتر پندار آدمی را در ماندگاری و توان رویارویی آن می " آرمش ، توانایی برتر خویش را از دست نمی دهد و آشوب و در همان حال خموشی و

ناراستی نیز هست و آنگاه در فرودی درد این سه تنها آگاهی بخشی نیست بلکه پیراستن اندیشمندان از کژی و به رای آرد بزرگ : " چهار چوب نگاه ما زمینی است ، اما برآیند دیگر به نهانگاه خرد چنین می آموزیم که " . تواند آسمانی باشد اندیشه ما می

" . و جبران خلیل جبران همانند همیشه سخنی همانند او دارد : " افکار جایگاهی فراتر از دنیای ظاهری دارند

یک دانشمند حتی برای عشق زمینی هم " : و نیچه نیز برای آسمانی بودن اندیشه و اندیشمند، سخنی دلنشین دارد . فرمانبردار . او کمال بخش نیست . سرآغاز هم نیست . او فردی بی خویشتن است وقت ندارد! او نه رهبر است نه

باید آسمانی شد و به گفته جبران : " آری اندیشه خارج از دید زمینیان و در خود فرو رفتگان است برای شناخت آن " . دروازه های ابدیت اند باید به رویاها پناه برد چرا که همواره آدمیان پهنه و چنبره بدی و پلیدی را با دانش و اندیشه برتر " : و آرد بزرگ فراز را اینگونه می ببند " . بسته و بسته تر می سازند خویش

فرزانه با آتشدان (مشعل) دانش و حکمت، و این نگاه سازنده در سخن جبران خلیل جبران نیز هویداست : " انسان " . سازد پیش رفته و راه توده را روشن می

دانند آنانی که در تنهایی خود از پیکره آدمی نیچه ، آرد و جبران هر سه اندیشه را در خور تنهاییان (آسمانیان) می برای آسمانی پیوستند نگاه ، سخن و کردار اندیشمندان در مانگر توده است و چراغی خارج شده و به فرا پنداران تاریکی های پیش رو

آنها هشدار می دهند مباد گاهی که پنداری بیمار افسونگرانه به جان توده افتاده و تیرگی را موجب شود .
 آنگونه که در سده گذشته کمونیسیم نیمی از جهان را در خود بلعید و دودمان جهانی را به تباهی کشید
 همانگونه که پیشتر مانویان با همین پندار (همه چیز برای همه ، زن و کاشانه نیز!) شمشیر بر گردن ایرانیان
 نهادند .
 باید هوشیار بود این خود یک آموزه بزرگ برای دودمان امروزین ماست .

بخش پنجم آرمان همانند

گفتار پایانی خود را به آرمان این سه برانگیخته اختصاص داده ام

به نوع و شیوه آغازین انتشار فر آنها برای شناخت بهتر آرمانی که این اندیشمندان بر دوش داشته اند لازم است
 : در چنین گفت زرتشت اشاره شود و حال سخنان فردریش نیچه
 اوست و ربطی به زردشت ایرانی ندارد) سی ساله زمانی که زردشت (زردشت نیچه نمایانگر شخصیت آرمانی
 زادگاهش را ترک کرد و به کوهستانها بود ، زادگاه و دریاچه ی
 رفت . در آنجا از جان خویش سر خوش گشت و ده سال از این شادی نفرسود . ولی سرانجام
 دلش دگرگون شد و بامداد پگاهی با طلوع صبح برخاست و رو در روی خورشید ایستاد و چنین
 گفت :

تو ای ستاره ی بزرگ ! نیک بختی تو را چه می بود اگر نبودند کسانی که تو برایشان "
 تابش خود و این سفر می تو ده سال بر سر من طالع شدی ، و اگر من و عقاب و مارم نمی بودیم از . بتابی
 سرشاریت بهره می بردیم و بر تو درود می گفتیم . اکنون فرسودی . لیکن ما هر بامدادی در انتظارت بودیم ، از
 نیازمند دانش خویش به تنگ آمده ام ، همچون زنبوری که عسل بسیار گرد آورده است ، بنگر ! من از لبریزی
 ببخشم و بپراکنم ، تا بار دیگر خردمندان از دستهایی هستم که برای گرفتن آن به سویم دراز شود . بر آنم که آنرا
 هر خویش در میانه ی آدمیان شاد شوند . پس باید به دشت فرود آیم ، همچنانکه تو ابلهی و بینوایان از توانگری
 جهان زیرین " را نیز روشن می " شامگاه چنین می کنی ، آنگاه که در پس دریا پنهان می شوی و با نور خویش
 داری .

باید بروم ، چنانکه آدمیان را چنین سخنی است ، و اکنون می خواهم به سوی ای ستاره ی سر شار ! چون تو من
 رشک حتی بزرگترین خوشبختی ایشان فرود آیم . پس مرا خجستگی بخش ، ای چشم آرام که می توانی بی شرار
 سرشاری لبریز شود برکت ده تا شاید قطره های زرین از آن جاری ها را نظاره کنی . جامی را که می خواهد از
 است باز تهی گردد ، زردشت روشنایی شادی تو را بر سراسر جهان فرو بارد . بنگر این جام را که بر آن گردد و
 ! را که باز بر آن است ، آدمی شود
 " . و بدین سان فرود آمدن زردشت آغاز شد

، که سحرگاهی روشن بود به روزگار و حال سخنان جبران خلیل جبران در کتاب پیامبر : " آن برگزیده محبوب
 . انتظار بود تا کشتی رفته باز آید و او را به جزیره ی زادگاهش باز برد خویش ، دوازده سال به شهر اورفالیز در
 دیوارهای شهر ، تپه را به فراز آمد و جانب در سال دوازدهم ، و در روز هفتم از ماه ایلول ، ماه درو ، فارغ از و
 . در مه و ابهام می آمد دریا نگریست ، و کشتی را دید که
 شادمانیش از پهنه ی دریاها گذشت . پس چشمهای خود را فرو بست آنگاه دروازه های قلبش به کمال باز گشود و
 . خویش به نیایش نشست و در سکوت روح

: لیکن تپه را چون به زیر آمد ، غربت اندوهی غریب در جاننش گرفت و به دل اندیشه کرد
 این شهر را وداع نگویم خواهم رفت ، آسوده و آرام ، بی سودای دردی و بی سوز داغی ؟ زنهار که من چگونه
 . مگر با جراحی به ژرفای روان و زخمی به اعماق جان

لحظه های تنهایی در بلندای این همه چه دیر پاییدند روزهای درد ، در حصار این دیوارها ، و چه سخت گذشتند
 ترک گوید و داغ حسرتی به دل نبرد ؟ شب . و کجاست آنکه تنهایی و درد خود

فرزندان آرزوهایم که برهنه در دامن این چه فراوان که اجزاء ، روح خویش در این معبرها پراکندم ، و چه بسیار
 و از این همه یارای گسستم چگونه باشد ، فارغ از بار و آسوده از درد ؟ . تپه راه پیمودند و سرگردان بودند

. این نه جامه ای ست که اینک از تن بدر کنم ، این پوست است که با دستهای خویش می درم
 . و باز این نه اندیشه های ست که پشت سر گذارم ، این خود دلی است حلاوت یافته از گرسنگیها و تشنگیها

. اما درنگ نیز نتوانم
 . دریا که آغوش دعوت بر همه چیزی باز گشاید ، اینک مرا به خود خوانده است و من ناگزیرم از عزیمت

و هر آینه بمانم ، آن زمان که ساعتها و لحظه هایم به شعله می سوزند در سیاهی شب ، من بلور می شوم ، و به
 . این خاک گره می خورم

ولی در رفتار ، شادمانی توشه کنم ، آنقدر که در این دیار یافت تواند شد ... اما این چگونه باشد ؟

...

همچنان که می رفت مردان و زنانی را دید که مزارع و تاکستانهای خود رها کرده اند و شتابان به سوی دروازه
 . های شهر هجوم می آورند
 و صدایشان می شنید که نام وی می خواندند و باز آمدن کشتی او را به هم خبر می دادند به فریاد ، از کشتزاری به
 . کشتزاری دیگر

...

آه که قلب من آیا درختی تواند بود خمیده قامت از بار میوه هایی که از شاخه بچینم و در دستهایم گذارم؟
 و آیا شور من آن چشمه ی جوشان تواند شد که جامهایم لبریز کنم؟

...

. و اگر براستی این ساعتی ست که مشعل می باید گرفت ، مرا نه آتشی است که در آن شعله می بایدم کشید

...

" ... ندا در داد

فرا انسان " نیچه و " برگزیده " تا کنون در سخن نیچه و جبران به یک عنصر مشترک رسیدیم و آن تمایل
 . دوی آنها آرمان و اندیشه ای برای آیندگان بر دوش دارند جبران برای بخشش از داشته ها است ... هر

پیرامون خود را به چهارچوبی رویایی برای جاودانه شدن این اندیشه هر یک به داستانی زیبا پناه برده اند و
 آرمان های خویش را بارور و به تکامل رسانند اما آرد هیچ گاه تن به داستان آراسته اند تا بتوانند در این پهنه

کلام او در قلاف داستان نیست پردازای نداده است . خواسته های فکری اش شبیه نیچه و جبران است اما زخمه تعمق و تخیل بیشتری دارد بلکه آشکارتر است و بدین خاطر گاه نیاز به

: بدین خاطر در این جا تنها اشاره می کنم به آرمان مرد کهن ارد بزرگ در کتاب برآیند ارد بزرگ برای پیام آوری و شجاعت خرد را ره توشه می داند : " آن که به خرد توانا شد ، ترس برایش نامفهوم است "

بیند و می پرسد : " آن گاه که سپس در ایهامی جالب جهان تیره را برای مرد کهن میدانی برای قیام و مد می و " ابردریاها به پا می خیزند، آیا تو هم بر می خیزی ؟ شب فرا رسید و همه پدیدگان فرو خفتند " و باز می گوید : " روانی که درد روشنگری و گسترش خرد را ندارد به سختی بیمار است بود ، گیتی رو به پویندگی و رشد گام نهایی این جمله را مطرح می کند : " بی مایگی و بدکاری پاینده نخواهد در آدمیان، نابخردیهایی همچون : برده داری ، همسر سوزی و زنده بگور می آموزیم است . با نگاهی به گذشته " . کودکان و ... را رها نموده اند . خردورزی ! آدمی را پاک خواهد کرد کردن بی شک یکی از زیباترین جملاتی که تا کنون شنیده ام نیز همین جمله آخر ارد بزرگ است که : خردورزی ! آدمی را پاک خواهد کرد .

است آنها زاینده اندیشه ای برتر آنچه در کلام این " سرآمدان " هویداست داشتن درد ، چگونگی و بخشش از خرد آنها آینده جهان را رو به رشد و خرد می بینند آنها در سه شاهکار بی . برای انسان از خود بیگانه عصر امروزند تکرار تاریخ می کشند می توان از نظیرشان " چنین گفت زرتشت " ، " برآیند " و " پیامبر " خط بطلانی بر نظریه فرهیختگان درک شود و نتیجه کلی و مشخصی از آن برداشت اندیشه آنها آموخت اگر یک حالت بخوبی توسط آنها . بود در صورت مثبت بودن ادامه و در صورت منفی بودن برای همیشه پاک شود می توان امیدوار آموزه ای برای رسیدن به خطر رشد بشری در تاریخ را محل ایست و باز تولید آن نمی دانند بلکه در نظر آنها تاریخ همچنان ادامه یابد طول زمان است که مسیر رشد آن باید

من یک سؤال از طرفداران بازگشت اتفاقات تاریخی دارم باشد و یا جوامع بسیاری که در مثال در کجای تاریخ هندوستان سراغ دارید که دموکراسی اینچنین حاکم بوده بطور سطح دنیا اینچنین اداره می شوند ؟

ایرانیان اولین هواداران و مردمسالاری امروز برآیند خرد کل مردم جهان در طول تاریخ است و البته دموکراسی (مختلف ایرانی در زمان کوروش هخامنشی آن بوده اند) با تشکیل مجلسی از نمایندگان اقوام انرژیز است از زبان آنها نکتید که انسانها همواره زاده می شوند و یا جهان هیولای شاید عده ای بگویند مگر پیشتر ! خارج از آدمهایش نخواهد بود که آغاز و پایان ندارد و تنها خود را دگرگون می سازد؟ پس تاریخ هم آدمیان نه در شکل اولیه بلکه در ادامه پایان مرحله قبل است یعنی تکامل باید گفت منظور هر سه آنها از تکرار دست می یابد بشری به نقطه صفر باز نمی گردد بلکه هر روز و در هر دوره به مقام عالی تری لذا تاریخ نیز مجالی برای بازگشت ندارد

ارد بزرگ : تاریخ هیچگاه تکرار نشده و نخواهد شد آنچه روی داده و در حال رخ نمودن است پیراسته شدن ایده های بشری از ناراستی هاست . خواهد شد آنچه روی داده و بزرگ به روشنی به این موضوع اشاره می کند : " تاریخ هیچگاه تکرار نشده و آرد " . از ناراستی هاست در حال رخ نمودن است پیراسته شدن ایده های بشری

سخن من در مورد همانندی های این سه مرد به پایان رسید
با خود می گویم آیا توانستم آرمان و همانندی های آنها را درست مطرح کنم ؟ و یا اینکه واقعا آنها که هستند؟

نیچه فیلسوف است ؟ یا نوازنده پیانوی چیره دست و یا موسیقیدانی عاشق و آگنر ؟
جبران شاعر است ؟ فیلسوف است ؟ و یا نقاشی چیره دست ؟
ارد حکیم است ؟ طراح طنزسیاهی توانا و پیشروست ؟ و یا نظریه پرداز در مورد ساختار جغرافیای جهان ؟

اینجاست که بر می گردم
. می بینم آنها حتی در شکل هویتی خویش نیز ، نظیر هم هستند
. و نکته ظریف و مشترک در بین آنها هنرمند بودن هر سه است

آیا هنر نمی توانست حامل اندیشه های آنان باشد ؟
آیا هنر برای آنان وسیله و ابزار بود ؟
چرا هر سه آنها از پس هنر متجلی می شوند و سپیده دم طلوع آنها از پس کوههای هنر است ؟

آیا هنر وسیله درمان روان انسانهاست ؟
و یا به وجد آورنده روان آنها ؟
اگر اینگونه باشد سخنان این سه بسیار کلی تر و همه جانبه تر است
:پس می توان گفت

. هنر نمایشگر روان سرکش و برانگیخته آنهاست
. هنر باز تولید رویاهای فروخورده آنهاست
... هنر برای هر سه آنها مجالی است خلسه گونه که در آن روان خود را با گذشتگان و آیندگان گره می زنند

... فکر می کنم باز هم باید بکاوم



در کانال تلگرام کارنیل هر روز انگیزه خود را شارژ کنید 😊

<https://telegram.me/karnil>

